

وضع شیعه

در عصر شریف رضی

علی اصغر فقیهی

بسم الله الرحمن الرحيم

(مقصود از این مقاله یک مرور کلی و اجمالی بر وضع مردم عادی شیعه در قرن‌های چهارم و پنجم است که طبعاً قسمتی از آن درباره روابط پیروان تسنن و تشیع در آن دو قرن خواهد بود و بسیاری از مطالب، با شهر بغداد مولد و موطن شریف رضی و بزرگترین شهرهای اسلام و مهمترین مرکز تمدن اسلامی در آن عصر ارتباط خواهد داشت).

یک نظر کلی

دو قرن چهارم و پنجم، حقاً باید از درخشانترین قرنها در تاریخ تشیع به حساب آید، این دو قرن از بسیاری جهات با قرن‌های قبل و بعد از خود، تفاوت دارد. صدها تن از علمای بزرگ در آن به وجود آمدند که نظائر بسیاری از آنان را در قرن‌های دیگر، کمتر میتوان یافت^۱، کسانی همچون شیخ کلینی و شیخ صدقوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و شریف مرتضی و شریف رضی در آن عصر میزیستند؛ کتب اربعه و صدھا کتاب دیگر از امهات کتب شیعه و از همه مهمتر کتاب شریف نهج البلاغه در آن زمان تدوین یافت، علمای شیعه فرست پیدا کردند تا درباره اثبات حقانیت اعتقادات خود با مخالفان، به بحث و مناظره بپردازنند و فقه خود و مبانی استوار و غیرقابل انکار آن را به دیگر فرقه‌ها ارائه کنند و کتابهایی همانند انتصار شریف مرتضی و خلاف شیخ طوسی تألیف شد^۲، فشارها و محدودیت‌هایی که بر شیعه وارد می‌آمد به نسبت زیادی تعديل یافت، پیروان تشیع توانستند شعارهای خود را آزادانه بر پا دارند. چند حکومت شیعی مذهب در اطراف سرزمینهای

(۱) مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه القرن الرابع، (نوعی الرواۃ فی رایعة المئات) نام متجاوز از هزار تن از علماء و محدثان شیعه قرن چهارم را با مختصراً از مشرح حالشان، ذکر کرده است.

(۲) کتاب انتصار، ظاهراً نخستین کتاب درباره مسائلی است که از مختصات فقه شیعه به حساب می‌آمده و شریف مرتضی مدارکی از کتاب و سنت و آراء موافقی از فقهای مذاهب دیگر اسلامی برای آنها آورده است و نیز باید آن کتاب جزو نخستین کتابهایی به حساب آید که درباره تقارن میان فقه شیعه و فقه دیگر مذاهب اسلامی تألیف شده است کتاب الخلاف شیخ طوسی در همین زمینه است اما مفصلتر که شیخ در آن کتاب در هر مسئله‌ای ابتداء عقیده هر یک از مذاهب اربعه را درباره آن مسئله ذکر میکند، آنگاه رجحان عقیده شیعه را با استناد به کتاب و سنت در خصوص آن بیان میدارد.

اسلامی تشکیل یافت، در شام^۳، آل حمدان در عراق و قسمت مهمی از ایران، آل بویه، در مصر و قسمتی دیگر از شمال افریقا، فاطمی‌ها، و در نواحی دیگری نیز امرای شیعی مذهب دیگری فرمان راندند، از جمله در گیلان و مازندران سادات حسینی؛ در شمال عراق حکام بنی عقیل و آل مزید (بروزن منبر) که اغلب در فرمان آل بویه بوده‌اند.

در هرحال، آنچه در این مقال مورد نظر است، یک مرور اجمالی بر وضع شیعه در آن عصر میباشد، عصری که آثار گرانقدرتی مانند نهج البلاغه و کافی و من لا يحضره الفقيه و تهذیب و استبصار در آن به وجود آمد.

در آغاز سخن مناسب به نظر میرسد که نخست به وضع شیعه پیش از قرن چهارم مختصر اشاره‌ای بشود تا تحولی که در قرن چهارم در وضع شیعه پدیدار گشت، بهتر معلوم گردد. در باره مصائبی که از طرف حکام جور بر پیروان تشیع وارد می‌آمد و خونهای بهناحقی که از این بابت ریخته شد و کسانی از سادات علوی که در راه اظهار عقاید خود، شکنجه شدند یا به شهادت رسیدند، در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده و مخصوصاً در باره قیامها و مجاهدات سادات علوی در عموم آثار مربوط به تاریخ اسلام بالاخص در کتاب مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی مشروح‌آیان گردیده است، در اینجا به تناسب مورد به ذکر خلاصه‌ای از نامه مفصل ابویکر خوارزمی نویسنده معروف قرن چهارم که به جمعی از شیعه شهر نیشابور که مورد ستم محمد بن ابراهیم والی آن شهر (ظ، از طرف امرای سامانی) نوشته است، مبادرت میشود، خوارزمی در این نامه به شمه‌ای از مصائبی که از نخست بر اهل بیت پیغمبر (ص) و پیروانشان وارد آمده اشاره کرده و گفته است:

... وقتی ما، در فرائض و سنن پیروان امامان خود می‌باشیم، پس شایسته است که در رنج و محنت هم، از ایشان پیروی کنیم.

آن گاه خوارزمی پس از ذکر مصیبی که به امیر المؤمنین (ع) و فاطمه زهرا (ع) وارد آمد، میگوید: امام حسن (ع) مسموم شد، برادرش حسین (ع) آشکارا به شهادت رسید، زید بن علی در کناسه (محله‌ای در کوفه) به دار آویخته شد، موسی بن جعفر (ع) در زندان از جهان رفت و علی بن موسی (ع) به دست مأمون مسموم گردید.

... برای شما همین مطلب کافی است که در جهان اسلام، شهری نیست جز اینکه شهیدی از آل ابیطالب در آن مدفون است که در قتلشان امویان و عباسیان شرکت داشته‌اند.

(۳) شام در آن زمان، شامل لبنان و اردن هم شده است فلسطین را هم جزو شام به حساب می‌آورده‌اند.

حمیت دینی، آنان را به سوی مرگ کشانید، زندگی در ذلت و سرافکندگی را زشت دانستند و با عزّت و سربلندی مردند، جامی از شربت مرگ را ننوشیدند جز اینکه شیعیان و دوستدارانشان نیز آن شربت را نوشیدند... بنی امیه از خدا نمیرسیدند و حشمت مردم را نگاه نمیداشتند؛ بندگان خدا را برده خود کرده بودند و مال خدا را در دستهای خود میگردانیدند، خانهٔ کعبه را ویران میساختند و صحابهٔ پیامبر را به برگی خود میکشانیدند... معاویه، حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزانی را پس از قسمهای مؤدد و پیمانهای استوار به قتل رسانید و زیاد بن سمیه هزاران تن از شیعیان کوفه و بصره را در زندان کشت.

خوارزمی، پس از اشاره به واقعهٔ کربلا و ستمگریهای عبیدالله زیاد و حجاج بن یوسف و ظلمی که از آل عباس بر اولاد علی (ع) وارد آمد میگوید: امامی از امامان هدایت، از جهان میرود، کسی به تشييع جنازهٔ اونمیرود و مقبره او گچ کاری و تعمیر نمیشود، اما وقتی دلچک یا مسخره‌ای میمیرد، عدول دار القضا و قضات «جنازهٔ اورا تشييع میکنند و مجلس عزای او را فرماندهان و والیان آباد میسازند، دهريان و سوفسطاییان در میان ایشان اینم و سالم زیست میکنند اما هرکس که او را شیعه بدانند، میکشند، و هر که نام علی بر فرزندش بگذارد، خونش را میریزند... شاعران قریش در زمان جاھلیت (یعنی شاعرانی که اسلام نیاورده بودند) اشعاری در هجو امیر المؤمنین علیه السلام و معارضه با اشعار مسلمانان سروندند، آن اشعار را ضبط کردند و اخبار آن گونه شاعران را تدوین نمودند، راویان شعر از قبیل واقعی و وهب بن منبه و کلبی و شرقی بن قطامي و میثم بن عدی و دائب الکنانی، آن گونه شعرها را روایت کردند، اما یکی از شاعران شیعه از مناقب وصی پیامبر (ص) بلکه در بارهٔ معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن میگوید، زبانش را میبرند و دیوانش را پاره‌پاره میکنند، همانگونه که با عبدالله بن عمار بر قری رفتار شد و همانطور که قبر منصور بن زبرقان نمری نیش گردید.... تا بدان حد که هارون پسر خیزان، (هارون الرشید) و متوكل، جز به کسی که به آل ابوطالب ناسزا گوید و به یاری نواصی برخیزد، مال و بخشش عطا نمیکردند. عمار یاسر در هنگام جنگ صفين گفته است: اگر این گروه (یاران معاویه) ما را بزنند و تا نخلستانهای هجر (ناحیه‌ای در بحرین) برانند باز هم میدانیم که بر حقیم و آنها بر باطلند.

بنابر این، اگر مصیبت و رنجی به ما برسد، این چیزی است که ما به آن عادت داریم و اگر دولتی برای ما بازگردد، این چیزی است که به راستی انتظار آن را داشته و داریم، هنگام محنت باید شکیبا بود و هنگام نعمت سپاسگزار. در مدت هزار ماه (یعنی مدت

خلافت بنی امیه) در مبیرها به امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا گفتند، اما ما در وصی بودن او دچار شکست و تردید نشیدیم و در مدت ده و اندی سال، پیامبری محمد (ص) را دروغ شمردند، اما ما (یعنی مسلمانان واقعی) در امر نبوت، او را متهم نساختیم ...

علویان را ازیک وعده خوراک منع میکنند در حالی که خراج مصر و اهواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز به مصرف خنیاگران میرسد، اموال خالص و پاکیزه خراج به دلکشها و مهمانیهای مربوط به ختنیه اطفال و به سگ بازان و بوزینه داران و ... منحصر شده است.

رحمت خدا بر شما باد، یدانید بنی امیه که در قرآن شجره^۱ ملعونه و پیروان طاغوت نامیده شده اند، برای از میان بدن فضائل وصی پیغمبر (ص) کوشش کردند و کسانی را اجیر نمودند تا با جعل حدیث به پیغمبر (ص) دروغ بینند لیکن نتوانستند حتی یک حدیث از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از میان ببرند یا آیه‌ای از کتاب خدا را تحریف نمایند ...

چه بگوییم در باره، قومی که تربیت حسین علیه السلام را با گاو آهن، شخم زند و زائران آن حضرت را نفی بلد کردند ... خوارزمی آن گاه به ذکر عیوب و رسولایی ها و کارهای زشت خلفای عباسی پرداخته و بعد از آن ستمگریها و قبایح اعمال بنی امیه را نوشه و در دنبال آن گفته است که این معایب (یعنی بنی امیه) با همه عظمت و کثرت آن و با رشتی و شنتی که دارد، در جنوب معایب بنی العباس، کوچک و اندک است، سپس گوید، پس اگر تشعی در خراسان کساد شد، در حجاز و حرمین شریفین و شام و عراقین و جزیره^۲ و دو شهر مرزی^۳ و بلاد الجبل، رواج یافت و اگر وزیری یا امیری برها ستم کرد بر امیری که عزل شدنی نیست و بر قاضیی که همواره از روی عدل حکم میراند و برداوری که رشوه نمی پذیرد و سند مطالبه نمی کند و شاهد نمی طلبد توکل میکنیم و او را «تعالی شانه» می ستاییم که زاد گاه ما را پاک و اصل ما را پاکیزه قرار داد و از او درخواست میکنیم ما را به خود و انگذار و به مقتضای اعمالمان، به حساب ما نرسد و اینکه ما را از ... خوارزمی در اینجا، عیوبی را برای بسیاری از فرقه ها ذکر کرده و دور بودن از آن عیوب را از خداوند طلب کرده است ...^۴

مراکز شیعه / در آن زمانها که اکثر مردم سرزمینهای اسلامی پیرویکی از مذاهب تسنن بوده

(۴) مقصود از جزیره در اینجا اراضی میان دجله و فرات، در شمال عراق و در مجاورت شام، میباشد.

(۵) ممکن است مقصود از دو شهر مرزی، حلب و حما باشد در شمال شام و در حدود مرزهای روم شرقی که در بسیاری از مواقع با مسلمانان در حال جنگ بود.

(۶) رسائل خوارزمی از صفحه ۱۶۰ تا ۱۷۲، چاپ بیروت مطبوعه دارالحیة.

فرمانروایان نیز عموماً سنی مذهب بوده‌اند، پیروان مذهب تشیع به طور پراکنده، میزیستند، اما مرکزهایی هم داشته‌اند که به اهم آنها، اشاره میشود.

از مراکز عمده شیعه قبل از قرن چهارم، قم بود که مردم آن از نخست‌دین اسلام یا مذهب تشیع پذیرفتند. مردم آن شهر در آن هنگام که شیعه از طرف خلفای بنی العباس، سخت تحت فشار بودند، بدون تقویه و با صراحة عقاید خود را بیان میداشتند و مرتب مورد غضب خلفا و عمالشان قرار میگرفتند، حتی یکی دوبار از این رهگذر قتل عام نیز شدند که در کتاب تاریخ مذهبی قم شمه‌ای از آن آمده است. در قرن چهارم و پنجم در زمان فرمانروایی آل بویه به آن شهر توجه بسیاری شد، و در رسائل صاحب بن عباد نامه‌های متعددی در این باره، یافته میشود و مهمترین کتابی که در خصوص تاریخ قم تأثیف شده به تشویق صاحب و به نام اوست. دیگر شهر کاشان است که بنا بگفته یاقوت حموی تمام مردم آن شیعه امامی بوده‌اند، وی در باره شدت علاقه مردم کاشان نسبت به ظهور قائم آلمحمد (ص) مطلبی ذکر کرده است.^۷

دیگر، شهرکی در میان قم و ساوه به نام آوه که بگفته یاقوت مردم آن پیرو مذهب تشیع بوده‌اند امروز از شهرک آوه، قریه‌ای کوچک به همین نام و اطلاقی بزرگ در بیرون قریه باقی است.

دیگر، شهرک تفرش در میان قم و اراک فعلی و ناحیه فراهان (از توابع اراک فعلی) و نیز شهر کرج^۸ در نزدیکی اراک امروزی که اکنون به جای آن قریه کره‌رود قرار دارد، دیگر شهری در مازندران نزدیک ساری بنام ارم (به ضم همزه و سکون راء و به قولی به ضم همزه و فتح راء) که بنابر نوشته یاقوت حموی، مردم آن دارای مذهب تشیع بوده‌اند.

از مراکز عمده شیعه در قرن چهارم شهر بصره است که قبلًا مرکز پیروان عثمان بود و بعداً به مرکز پیروان علی بدل شد به طوری که بنابر نوشته ناصر خسرو، در قرن پنجم، سیزده مشهد به نام علی در آن وجود داشته است.^۹

در دو قرن چهارم و پنجم، عراق از بزرگترین مراکز شیعه بوده و گذشته از شهرهای نجف

(۷) معجم البلدان در کلمة قاسان، مقصود از شیعه امامی، شیعه جعفری یا اثنی عشری است.

(۸) کرج عربی شده کلمه کره میباشد، این شهر در آن زمان از مراکز عمده شیعه بوده و چون ابودلغ (به ضم دال و فتح لام) از سرداران معروف مأمون عباسی و از دلاوران و اسخیای آن روزگار در آبادانی آن کوشش بسیاری به کاربرد، به کرج ابودلغ شهرت یافت، شهر کنونی اراک قنهای بعد از آن زمان احداث شد.

(۹) سفرنامه صفحه ۱۱۶.

و کوفه و کربلا و حله، قسمت مهمی از مردم بغداد و قبائل اطراف عراق پیرو مذهب تشیع بوده اند به طوری که به تشیع عراقی مثل زده می شده است.^{۱۰}

دیگر در جزیره العرب بنابر نوشته مقدسی، به جز مکه و چند ناحیه دیگر، بقیه مردم حجاز از مذهب تشیع پیروی میکرده اند.^{۱۱}

دیگر در شام و فلسطین، مردم طبریه و نیمی از مردم نابلس و قدس و بیشتر اهل عمان (امان) شیعی مذهب بوده اند.^{۱۲}

گذشته از نواحی و شهرهایی که ذکر شد، در پاره‌ای از شهرهای بزرگ محله‌هایی به شیعه اختصاص داشته و نیز در عموم شهرها و نواحی اسلامی، جمعی از شیعه میزیسته اند. از محله‌های معروف شیعه در ایران، محله مساجدگاه ری و در عراق محله کرخ و باب الطاق در بغداد است محله‌ای در قزوین نیز مخصوص شیعه بوده است. در مقابل در بعضی از شهرهای شیعه، محله‌ای به اهل تسنن اختصاص داشته است، از جمله در کوفه، محله کناسه^{۱۳}، در بغداد نیز محله‌های باب البصره و باب الشعیر و سوق الطعام که نسبت به مذهب تسنن، سخت تعصب میورزیده اند.

رواج بیان عقاید شیعه و ذکر مناقب اهل بیت

قبل از قرن چهارم، کمتر کسی از شیعه یارای تصریح عقاید خود را داشت مگر اینکه از جان بگذرد.

داستان ابن سکیت مؤید این معنی میباشد، وی به عبدالله معتز و ابراهیم مؤید پسران متوكل عباسی درس میداد، روزی متوكل به او گفت پسران مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین (ع) را؟ ابن سکیت در پاسخ گفت من قبر (غلام امیر المؤمنین علی را) از پسران تو بیشتر دوست دارم، متوكل دستور داد شکمش را پاره کردند و به قولی زبانش را از قفا بیرون کشیدند^{۱۴} یا داستان کاروانی که از قم به اصفهان رفت و یکی از افراد کاروان بی پروا سخنی گفت که نتیجه آن کشته شدن گروهی از افراد کاروان بود.

(۱۰) اقباس از رسائل خوارزمی صفحه ۶۵ – مقدسی گوید در بغداد غلبه با حنبلی ها و شیعه است – احسن التقاضیم صفحه ۱۲۶.

(۱۱) احسن التقاضیم صفحه ۹۶ از سخن مقدسی در همین مورد معلوم میشود که میان شیعه و معتزله منافاتی قائل نبوده است.

(۱۲) مقدسی صفحه ۱۷۹.

(۱۳) مقدسی صفحه ۱۲۶.

(۱۴) سیوطی در تاریخ الخلفا صفحه ۲۳۱.

از قرن چهارم ببعد به خصوص از شروع نیمه دوم قرن مذبور که امرای دیلمی اختیارات خلیفه را از او سلب کردند و بغداد را مرکز فرمانروایی خود قرار دادند این فشار و محدودیت به نسبت زیادی از میان رفت و جز در مواردی که اغلب با تحریک فرمانروایان مناقشات و خصومتهایی میان سنی و شیعه رخ میداد و به اجمالی از آن اشاره خواهد شد، در سایر اوقات در اظهار عقاید شیعه تقریباً مانع وجود نداشت، احتجاجات شیخ صدوق با پروان آئین‌ها و نحله‌های گوناگون که خود در کتاب اکمال الدین یا کمال الدین ذکر کرده و نیز مباحثات شیخ مفید و دیگر علمای آن عصر، معروف است.

جمعی از شیعیان به طرق مختلف در معرفی شیعه و ذکر مناقب اهل بیت اطهار (ع) کوشش میکردند و از این رهگذر دچار رنجها و شکنجه‌های دلخراش هم میشدند. از جمله گروهی بنام مناقبی یا مناقب خوان در کوچه بازار شهرهای سنی نشین، حركت میکردند و اشعاری در مدح و منقبت اهل بیت ائمه اطهار میخواندند، از سیاق سخن ابویکر خوارزمی که جلوتر به آن اشاره شد، معلوم میگردد که گروه مناقب خوان در قرن سوم و چهارم وجود داشته‌اند.^{۱۵} و نیز سخن شیخ عبدالجلیل رازی براین امر دلالت دارد که آنان در قرن پنجم و ششم هم بوده‌اند و هر دو نویسنده تصویری کرده‌اند که گاهی فرمانروایان ستمگر زبان مناقب خوانان را میبریدند، از جمله کسانی که زبانشان بریده شد، ابوطالب مناقبی بود.^{۱۶}

جمعی دیگر، خود را به دیوانگی میزندند، لباسهای زنده و پاره میپوشیدند و ریششان را میتراسیدند (که این امر در آن زمان برخلاف معمول بود) و در فضائل و مناقب اهل بیت (ع) سخن میگفتند و مردم به گمان اینکه دیوانه‌اند، متعرضشان نمیشدند، نیازمندی‌های این افراد را، شیعیان برطرف میساختند.

بعضی دیگر از خاک ضریح مطهر امام حسین (ع) سبحة (تسبيح) و لوحه (ظ - مهر) تهیه میکردند و به عنوان هدیه به شیعیان میدادند.^{۱۷} کسانی دیگری هم بودند که چون آب مینوشیدند، بریزید لعنت میکردند از جمله صاحب بن عباد هرگاه آب یخ مینوشید میگفت: اللهم جدد اللعن على بزید.^{۱۸}

(۱۵) رسائل خوارزمی صفحه ۱۶۶ چاپ بیروت.

(۱۶) کتاب النقض از صفحه ۷۷ تا صفحه ۸۰ چاپ تهران — در تاریخ شیعه، گویا نخستین کسی که در راه اظهار عقیده و بیان فضائل اهل بیت (ع) دست وزیانش را بریدند، رشید هجری و بعد از او میثم تمار بود که اولی به دستور زیاد بن ابیه و دومی به دستور پسرش عبدالله بن زیاد و پس از شکنجه‌های بسیار به شهادت رسیدند.

(۱۷) ثعالبی در تیمة الدهرج ۳، ص ۱۸۳، چاپ دمشق.

(۱۸) ثعالبی در تیمة الدهرج ۳، ص ۳۸، چاپ دمشق.

آشکار شدن شعارهای شیعه

مقصود از شعار در اینجا، اموری است که انجام آن از مختصات پیروان مذهب تشیع است نه اینکه صرفاً رسمی و علامتی برای شیعه بوده باشد، مثلاً جمله «حی علی خیر العمل» که ذکر آن در اذان به عقیده شیعه یکی از سنت‌های زمان پیغمبر (ص) است و هیچ دلیلی در نسخ آن یافته نشده^{۱۹} این جمله یکی از شعارهای عده شیعه است و در هر شهر یا محله‌ای که در اذان گفته شود معلوم می‌گردد که مردم آن شهر و محله، شیعه هستند.

در هر حال، شعارهای شیعه چه در زمان ائمه اطهار و چه در زمان‌های بعد اجرا می‌شده اما در موقعی که حکام جور، بر شیعه سخت می‌گرفتند، درنهانی انجام می‌یافته است. در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، شعارهای مزبور، کم و بیش علنی شد و از این بابت تعارضهایی پیش آمد که بعداً مورد سخن قرار خواهد گرفت. اینک چند شعار که در آن عصر آشکارا اجرا می‌شد:

(۱) جمله حی علی خیر العمل در اذان /

بدون تردید نماند، مهمترین اعمال است پس ذکر این جمله در اذان بسیار مناسب است و به همانگونه که اشاره شد، جمله مزبور در زمان پیغمبر (ص) هم در اذان گفته می‌شد و دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد.

بنابر این، شیعه در اینکه جمله مزبور را جزوی از اذان و اقامه قرار میدهدند به راه صواب می‌رونند و به سنت و سیره پیامبر (ع) عمل می‌کنند، و چون فرقه‌های دیگر اسلام، آن را منع مینمایند، انجام آن به شیعه اختصاص یافته است و به صورت شعار درآمده به طوری که چون یکی از فرمانروایان شیعی مذهب، ناحیه‌ای یا شهری را به دست می‌آورد، دستور میداد مؤذنان جمله مزبور را در مؤذنه‌ها بگویند.

قبل از قرن چهارم، نویسنده این سطور موردی را نیافت که جمله حی علی خیر العمل آشکارا در مؤذنه‌ها گفته شده باشد، به احتمال قوی در شهرهایی امثال قم و کاشان که به شیعه اختصاص داشته، آشکارا گفته می‌شده است، اما در قرنهای چهارم و پنجم، ذکر آن در ضمن اذان در مؤذنه‌ها در موارد متعددی و در نواحی متعددی علنی گردید. در بغداد، در محله قطیعه (کاظمیه) و در محله کرخ و در مسجد برائ� آن جمله در اذان علنی گفته می‌شد.^{۲۰} قاضی

(۱۹) کتاب الانتصار شریف مرتضی ص ۳۹، چاپ نجف.

(۲۰) در اختلافاتی که میان سنی و شیعه رخ میداد، در مواردی از ذکر حی علی خیر العمل در اذان جلوگیری می‌شد.

تنوخي از قول ابوالفرج اصفهاني گفته است که مؤذنی در مسجد قطیعه، در اذان حی علی خیرالعمل میگفت^{۲۱} و در سال ۴۸ در اوائل حکومت سلجوقی، از ذکر ان در اذان جلوگیری شد^{۲۲} و طغول سلجوقی مردم محله کرخ را نیز مجبور کرد به جای حی علی خیرالعمل، در اذان صبح الصلوة خیر من النوم بگویند.^{۲۳}

در ربیع الآخر سال ۳۵۹ که فاطمیهای اسماعیلی تازه سرزمین مصر را متصرف شده و شهر قاهره را بنا نموده بودند، مؤذنان در اذان حی علی خیرالعمل گفتند و این امر استمرار یافت.^{۲۴}

و در سال ۳۶۰ جعفر بن فلاح والی دمشق از طرف المعزلین الله عبیدی (فاطمی) به گفتن آن جمله در اذان در دمشق فرمان داد.^{۲۵}

(۲) شهادت به ولایت علی (ع) در ضمن اذان /

در آثار و تأثیقات فریقین از قبیل کتب اربعه و صحاح ستة و مؤلفات دیگر مورد اعتماد شیعه و سنی، اخبار و روایاتی است که بر ولایت علی علیه السلام دلالت میکند یا آن را تأیید مینماید و در هر حال اعتقاد به ولایت آن حضرت جزوی از ایمان به حساب می آید، بنابر این ذکر جمله اشهد ان علیا ولی الله در ضمن اذان راه اسلام است و همان راهی است که صحابه بزرگ پیامبر (ع) مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد و عمار یاسرو دیگران از آن راه رفته اند با توجه به اینکه شیعه، جمله مذبور را جزوی از اذان نمیداند و آن را بعد از شهادت به یگانگی خدا و پیامبری محمد (ص) به قصد قربت و برای تیمن و تبرک میگوید.

بدون تردید شیعه از ابتداء، شهادت به ولایت علی (ع) و تصریح به آن را یکی از عمدۀ ترین شعارهای خود قرار میداده است، اما آیا فرصتی پیش آمده است در مؤذنه ها هم به طور آشکار در ضمن اذان گفته شده باشد، راقم این سطور مطلبی نیافته است و اما در قرن چهارم، قاضی تنوخي گفته است که مؤذنی در محله قطیعه بغداد (کاظمیه) شهادت به ولایت علی (ع) را

(۲۱) نشوار المحاضره ج ۲ صفحه ۱۳۳، چاپ لبنان.

(۲۲) ابن الجوزی در کتاب المنتظم ج ۸ ص ۱۱۲ چاپ هند.

(۲۳) تاریخ العبر ابن خلدون ج ۳ ص ۴۶۰ چاپ بیروت — جمله الصلوة خیر من النوم را که تثویب نامیده میشود بسیاری از اهل تسنن در نماز صبح بعد از حی علی الفلاح یا بعد از اذان میگویند.

(۲۴) التنجوم الزاهرة ج ۰ - ۳۲.

(۲۵) التنجوم الزاهرة ج ۰، ص ۵۸، چاپ دارالکتب مصر.

در اذان میگفته است.^{۲۶} و این امر تا اوایل قرن پنجم جریان داشته است زیرا ابن الجوزی در ضمن وقایع سال ۴۲۰ هجری پس از ذکر وقایعی که در مسجد براشا (بعداً اجمالی در باره این مسجد گفته خواهد شد) رخ داد میگوید: خلیفه خطیبی به نام ابو منصور برای آن مسجد معین کرد و او در منبر در پایان سخن خود گفت: خداوندا مسلمانان و هر کس را که علی را مولای خود میداند بیامرز.^{۲۷}

(۳) عزاداری برای امام حسین (ع)/

عزاداری برای امام حسین (ع) به صورتهای مختلف یکی از شعارهای بارز شیعه است که از بعد از واقعه کربلا تا امروز بر پا میشده است.

قبل از قرن چهارم، در زمان ائمه اطهار (ع) خواص شیعه در روز عاشورا به حضور امام میرسیدند و به یاد واقعه کربلا به سوگواری می‌نشستند و شعراء اشعاری را که در باره آن روز انشاء کرده بودند، انشاد میکردند، بعد از زمان ائمه هم عزاداری شیعه به طور پنهانی انجام می‌یافت لیکن اشعاری که در آنها به واقعه کربلا تصریح یا اشاره شده بود، آشکارا خوانده میشند.

از شروع قرن چهارم به تدریج انواعی از عزاداری برای واقعه کربلا عنانی شد که در اینجا چند نوع از آن به طور اختصار ذکر میشود:

۱ - نوحه‌گری –

در قرن چهارم کسانی بودند که کارشان نوحه‌گری بر امام حسین (ع) و ذکر مصائبی بود که بر آن حضرت و اصحاب او وارد آمده بود، از جمله در اوایل قرن چهارم نوحه‌گری بود به نام خلب (به کسر خا و سکون لام) شعری که معمولاً این نوحه‌گر میخواند با این بیت شروع میشود:

ایها العینان فيضا
و استهلا لا تغضا

اشعاری که نوحه‌گرها میخوانندند، فقط مشتمل بر مصائبی بود که بر امام حسین و اهل بیت و اصحاب آن حضرت وارد آمده بود و در آنها هیچ تعریضی به سلف نمیشد، معهذا ابو محمد بربهاری از علمای معروف حنبلي و از بنیازگذاران نخستین مذهب وهابي^{۲۸}، دستور

(۲۶) نشوار المحاضره ج ۲ ص ۱۳۳.

(۲۷) المتنظم ج ۸، ص ۴۳، از این شعار هم به دستور طغول سلجوقی جلوگیری شد.

(۲۸) شرح حال و عقاید بربهاری در کتاب وهابیان بخصوص در چاپ دوم آمده است.

کشتن آنان را میداد و در آن وقت کسی از ترس حنابله (یاران بربهاری) جرئت نوحه خوانی را به طور علنی نداشت.^{۲۹} لکن در اواسط قرن چهارم، که خود بربهاری و قادرتش از میان رفته بود، نوحه‌گرها در نوحه‌گری آزاد بودند، تنوخی که خود در آن عصر میزیسته از نوحه‌گری به نام ابن صدوق نام برد و داستانی درباره اونقل کرده است.^{۳۰}

۲ - رواج سروردن شعر درباره واقعه کربلا

از هنگامی که واقعه کربلا به وقوع پیوست، شуرا درباره آن اشعار بسیاری سرورند و این امرتا امروز ادامه دارد، در قرن چهارم و پنجم سروردن شعر در این باره بسیار وسعت یافته به طوری که نویسنده کتاب نفییمو ادب الطف، مجلد دوم کتاب خود را به ذکر شاعران این دو قرن و نمونه‌ای از اشعارشان اختصاص داده و نام ده‌ها شاعر را ذکر کرده است. در آثار همان زمان نیز به شرح حال و نمونه اشعار جمعی از آنان پرداخته شده است در رسائل بدیع الزمان همدانی (متوفی در سال ۳۹۳ قصیده‌ای آمده است که در آن، به نیزه کردن سر مطهر امام حسین (ع) و زدن چوب به لب و دندان آن حضرت (ع) و دیگر ستمگریهای بنی امية یاد شده است^{۳۱} ثعالبی از مردی به نام ابن کولان، نام برد که از شعرای شیعه به حساب می‌آمده و سخت به امام حسین (ع) علاقه داشته، وی چهل و نه قصیده درباره اهل بیت انشاء نمود و طبق نذری که کرده بود به انشای قصیده پنجاهم پرداخت، نیم بیت اول را چنین گفت: بنی احمد یا بنی احمد^{۳۲} و بقیه آن را نتوانست بگوید، پغمبر (ص) را در خواب دید و آن حضرت او را نزد امیر المؤمنین (ع) فرستاد، امیر المؤمنین (ع) دنباله قصیده را به او تلقین نمود: بکت لكم عمد المسجد. الی آخره.^{۳۳}

ثعالبی از شاعری دیگر بنام ابوبکر خالدی، قصیده‌ای مربوط به واقعه کربلا ذکر کرده است.^{۳۴}

(۲۹) قاضی تنوخی در نشوار المحاضره ج ۲ ص ۱۳۴ چاپ بیروت.

(۳۰) نشوار المحاضره ج ۲، ص ۲۲۰.

(۳۱) رسائل بدیع الزمان ص ۵۰.

(۳۲) کلمه احمد چون غیر منصرف است نباید تنوین بگیرد و در حال مجرور بودن باید مفتوح باشد، اما برای ضرورت شعر و رعایت قافیه، تنوين داشتن و مجرور بودن آن اشکالی ندارد.

(۳۳) یتیمه الدهر، ج ۳۲۳ و ۳۲۴، چاپ دمشق.

(۳۴) یتیمه الدهر، ج ۱، ص ۵۱۲، چاپ دمشق.

ابوعبدالله مرزبانی از نویسنده‌گان و ادبیان قرن چهارم نیز نام چند تن از این گونه شاعران و نمونه‌هایی از اشعار آنان را ذکر نموده است.^{۳۵}

۳— سوگواری در روز عاشورا

همانطور که گفته شد، قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین (ع) علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت، اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکارا و در کوچه و بازار انجام می‌یافتد. عموم مورخان اسلامی مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند از قبیل ابن الجوزی در کتاب منظمه و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ و سالهای بعد از آن کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند. از جمله ابن الجوزی گفته است که در سال ۳۵۲ معزالدله دیلمی دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند، در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها هریسه نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند، و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود میزندند و بر حسین (ع) ندبه میکردند؛^{۳۶} و بقول همدانی در این روز، زنان موی پریشان در حالی که (به رسم عزاداری) صورتهای خود را سیاه کرده بودند، در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین (ع) سیلی به صورت خود میزندند،^{۳۷} و بنابر گفته یافعی این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری شد،^{۳۸} و ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سالها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‌یافتد و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردد، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند.^{۳۹}

از نوشته ابن اثیر چنین برمنی آید که در ضمن مراسم عاشورا، شیعه واقعه کربلا را نیز نشان

(۳۵) معجم الشعرا در چند مورد از جمله در صفحه ۳۲۸.

(۳۶) کتاب المنظمه ج ۷، ص ۱۵.

(۳۷) تکمیله تاریخ الطبری ص ۱۸۳.

(۳۸) مرآت الجنان ج ۳، ص ۲۴۷، مقصود عزاداری به طور علنی است.

(۳۹) التنجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۲۱۸.

میدادند: وی در ضمن وقایع سال ۳۵۳ گوید که مردم محله سوق الطعام (در بغداد) که پیر و تسن بودند، زنی را بر شتری نشاندند و او را عائشه نامیدند یکی خود را طلحه نامید و دیگری خویشن را زبیر نامید و این گروه با گروهی دیگر به قتال پرداختند و گفتند با اصحاب علی بن ابی طالب (ع) نبرد میکنیم.^{۴۰}

همانطور که خواهیم گفت، اهل تسنن در مراسم شیعه با آنان معارضه میکردند و بنابر این به احتمال قوی، شیعه شبیه واقعه کربلا را نشان میدادند و اهل تسنن، در مقام معارضه، جنگ جمل را ارائه میکرده اند.

در همین سالها که فاطمیه اسماعیلیه تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می یافتد، بنابر نوشته مقریزی در روز عاشورای سال ۳۶۳ جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم میشود که مراسم مزبور در سالهای قبل نیز معمول بوده است) به مشهد کلثوم و نفیسه (از فرزندان امام حسن (ع)) که مرقد او هنوز هم در قاهره زیارتگاه است) رفتند و در آن دو مکان شروع به نوحه‌گری و گریه بر امام حسین (ع) کردند، در بازار ظرفهای آب سقايان را شکستند و مشکهای آب را پاره نمودند، مراسم عاشورا در زمان فاطمی ها هر سال بر پا میشد، بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالی که همه با هم ابیاتی در مصیبت کربلا میخوانند و نوحه‌گری میکردند، به مسجد جامع قاهره میرفتند.^{۴۱} ابوالمحاسن در ضمن وقایع سال ۳۶۶ گوید:

در عاشورای این سال در مصر بر امام حسین (ع) عزاداری شد و این امر سالها انجام می یافت.^{۴۲}

مقریزی باز در ضمن وقایع سال ۳۹۶ گفته است در عاشورای این سال در قاهره مطابق معمول، بازارها را بستند و نوحه‌کنان به طرف مسجد حرکت کردند.^{۴۳}

۴ – (از شعارهای شیعه) بر پاداشن مراسم عید غدیر خم

دیگر از شعارهای شیعه که در قرن چهارم آشکار و معمول گردید جشن و سرور در روز هیجدهم ذیحجه به مناسبت تقارن این روز با روز غدیر خم بود، مسلمان پیش از قرن چهارم نیز، شیعه روز عید غدیر را گرامی

(۴۰) الكامل في التاريخ ج ۷، ص ۵۱، چاپ مصر.

(۴۱) الخطط ج ۲، ص ۲۸۹، چاپ بيروت.

(۴۲) النجوم الزاهرة ج ۴، ص ۱۲۶، چاپ دارالكتب مصر.

(۴۳) اعتاظ الحنفاج ص ۶۷، چاپ مصر.

میداشته‌اند ولی ظاهراً مرامسمی به طور آشکار انجام نمی‌یافته است. در اواسط قرن چهارم در همان سالی که انجام مرامسمی به عنوان عزاداری برای شهیدان کربلا، علنى و معمول گردید یعنی سال ۳۵۲ بر پاداشتن جشن و چراغانی در شب و روز هیجدهم ذی الحجه به مناسبت مقارن بودن با قضیه غدیر خم، آغاز شد و سالها ادامه یافت.

همدانی در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است در شب پنجشنبه هیجدهم ذی‌حجه که شیعه آن را غدیر خم مینامد، در بازار آتش افروختند (آتش بازی گردند) در آن شب، به همان گونه که در شبهای عید مرسوم است، دکانها تا صبح باز بود، نوبت چیان طبل و شیپور مینواختند، بامدادان، شیعه به مقابر قریش^{۴۴} رفتند و نماز عید به جا آوردند.^{۴۵}

ابن الجوزی گفته است معزالدoleه دستورداد، مردم روز غدیر، برخلاف روز عاشورا که در اندوه ماتم به سر میبردند، سرور شادمانی ابراز دارند، خیمه‌ها به پا کنند و آنها را بیارایند، در شب این روز در محل شرطه آتش افروختند و طبل و شیپور نواختند، بامدادان شتری قربانی گردند و به زیارت مقابر قریش رفتند.^{۴۶}

با این الجوزی در ضمن وقایع سال ۳۸۹ گفته است که شیعه در محله کرخ و باب الطاق (دو محله مرکز شیعه در بغداد) به عادت جاری خود در روز عید غدیر، خیمه‌های بزرگ بر پا داشتند و جامه‌ها و پارچه‌های زیبا بر آن آویختند و اظهار سرور گردند، در شب عید آتش افروختند و بامداد، شتر نحر گردند.^{۴۷}

۵— زیارت اعتاب مقدسه

از زمان پیش آمدن واقعه مولمه کربلا، شیعه به سوگ نشست و هیچگاه این مصیبت عظیم را از یاد نبرد و به یاد شهیدان کربلا همواره زیارت مرقدهای مطهر آنان و دیگر اماکن متبرکه را وجهه نظر و همت خود قرار میداد.

پیش از قرن چهارم، برای زائران مرقد مطهر امام حسین (ع) مزاحمت‌های گوناگون وجود داشت، حتی متوکل عباسی همانطور که معروف است و در کتب تاریخ ثبت شده و در نامه ابوبکر خوارزمی که جلوتر قسمتهایی از آن نقل شد، بدان اشاره گردیده است، برای اینکه

(۴۴) مقابر قریش قبرستانی در بغداد که از هنگام مدفن شدن امام موسی الكاظم (ع) و امام محمد الجواد (ع) در آن، نام کاظمیه یا کاظمن را پیدا کرد.

(۴۵) تکملة تاريخ الطبری ص ۱۸۷.

(۴۶) المنتظم ج ۷، ص ۱۶.

(۴۷) المنتظم ج ۷، ص ۲۰۶.

هیچکس به قبر امام حسین (ع) دست نیابد دستور داد اطراف آن را شخم زند و آب بر آن بستند، اما این عمل در عزم راسخ شیعه سنتی و خلیلی ایجاد نکرد، نه محل قبر محوش و نه شیعه از رفتن به زیارت با همه مشقها و خطرات، دست برداشت و در آن زمان هم از نقاط دور دست به عزم زیارت مشاهد متبرکه بار سفر می بستند چنانکه در اوخر قرن سوم هجری عبدالله بن جعفر بن الحسین شیخ القمین برای زیارت امیر المؤمنین علی (ع) از قم رهسپار کوفه (نجف) شد.^{۴۸}

در اوایل قرن چهارم که بربهاری عالم معروف حنبلی و از پیشقدمان عقاید و افکاری که بعداً به عقاید وهابی معروف شد قدرت و نفوذ داشت، رفتن به زیارت کربلا و دیگر مشاهد بسیار دشوار بود زیرا بربهاری به اتباع خود دستور داده بود، جلو کسانی که زیارت میروند بگیرند و زوار را به قتل رسانند، باز هم این خشونت‌ها در عزم زوار خلیلی ایجاد نکرد و در رفتن به زیارت کربلا، وقهه‌ای پیدا نشد و هنگام زیارت، بیشتر در شب نیمة شعبان بود.

پس از برطرف شدن قدرت بربهاری، بسیاری از مشکلاتی که در راه تشرف به زیارت کربلا وجود داشت از میان رفت، به خصوص در نیمة دوم قرن چهارم و تا حدی در نیمة اول قرن پنجم که زمان فرمانروائی آل بویه بود، زیارت، جز در موارد استثنائی^{۴۹} با کمال آسانی انجام می‌یافت حتی گاهی در بغداد از کسانی که به قصد زیارت نجف و کربلا از اطراف می‌آمدند پذیرایی میکردند و وسیله آسایش برای آنان فراهم می‌نمودند و خیمه‌هایی بر می‌افراشتند تا زوار در آنها به استراحت پردازند.^{۵۰}

همانطور که قبل^{۵۱} گفته شده است، شیعه عراق، در نیمه شعبان به زیارت کربلا میرفتند و شیعه محله کرخ در بغداد، هنگام رفتن به زیارت در نیمه شعبان، منجنیق‌های مخصوصی (ظ - تختهایی محمل مانند) با خود حرکت میدادند.

۶ - شعار سفید

به روایتی، پیغمبر (ص) در یکی از جنگها برای امیر المؤمنین علی (ع) رایتی به رنگ

(۴۸) طبقات اعلام الشیعه فی القرن الرابع، ص ۱۵۳.

(۴۹) از جمله در سال ۴۲۲ و در هنگامی که آل بویه ضعیف شده و رویه اضمحلال میرفتند کاروانی از قم به عزم زیارت کربلا وارد بغداد شد، مردم محله باب البصره (که تعصب خاصی در تسنن داشتند) به کاروانیان حمله کردند، سه نفر را به قتل رسانیدند و جمعی را مجروح ساختند و در همین وقت زیارت مشهد در مقابر قریش (کاظمیه) ممنوع شد (ابن اثیرج ۷ ص ۳۵۶).

(۵۰) تکمله تاریخ الطبری ص ۱۲۱ و ۱۵۹.

(۵۱) ابن الجوزی ج ۸ ص ۱۷۹.

سفید^{۵۲} و به روایت دیگری پیغمبر (ص) در جنگ حنین برای عمومیش عباس را بیتی به رنگ سیاه بست،^{۵۳} از این روی آل علی (ع) و پیروانشان، رنگ سفید^{۵۴} و آل عباس رنگ سیاه را شعار خود قرار دادند.

در قرن‌های چهارم و پنجم و ششم، رنگ سفید، شعار شیعه بوده است، گذشته از شیعه امامی، زیدی مذهبان و فاطمیه اسماعیلیه مصر، نیز شعار سفید داشته‌اند، ابن سکره از شاعران قرن چهارم در ضمن ابیاتی به شعار سفید مردم چند شهر از شهرهای شیعه، اشاره کرده است؛^{۵۵} و نیز شیخ عبدالجلیل قزوینی گفته است که زیدیه در بعضی از فروع، مذهب ابوحنیفه دارند مگر به دو سه مسأله فقهی که با شیعه باشند، چون خیرالعمل (گفتن حی علی خیرالعمل) و دست از نماز فروگذاشتن و علم سپید داشتن. وی در جای دیگر از کتاب خود گفته است که رافضی رایت سفید دارد.^{۵۶} همچنین در سال ۳۵۸ جوهر صقلی سردار معروف المعزلدین الله فاطمی، پس از آنکه مصر را فتح کرد، از خواندن خطبه به نام بنی العباس و پوشیدن جامه سیاه که شعار عباسیان بود جلوگیری کرد و خطبا لباس سفید (که شعار شیعه بود) پوشیدند.^{۵۷}

روابط اهل تسنن و شیعه

آن طور که در بررسی روابط سنی و شیعه معلوم می‌شود، پیروان آن دو فرقه از ابتدای امر با همیگر میزیستند و مشاجره و اختلافی از نظر عقیده که منجر به زد خورد و جدایی شده باشد تقریباً وجود نداشته است، ملاحظه می‌شود که در فتوح اسلامی، فریقین و بزرگانشان بدون هیچ تفاوتی شرکت داشته‌اند و اما اینکه در طول تاریخ اسلام به موارد متعددی از نزاع سنی و شیعه و زد خورد ها و حتی کشتارهایی برخورد می‌شود، معلوم عواملی غیر از موضوعهای اعتقادی است که از دو مورد آن به طور اجمال سخن گفته خواهد شد:

(۵۲) کتاب النقض ص ۴۵۲.

(۵۳) کتاب النقض ص ۶۰۸.

(۵۴) در زمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در مدت کوتاهی رنگ سبز شعار آل علی (ع) بود، باز قرن هشتم هجری شعار به رنگ سبز برای سادات علوی رسمیت یافت که شرح آن در تاریخ مذهبی قم آمده است.

(۵۵) پتبیمه الدهر ظالبی ج ۳، ص ۲۰، چاپ دمشق.

(۵۶) النقض ص ۴۵۲ و ۴۹۲ و ۴۹۳.

(۵۷) ابن تغزی بردى در النجوم الزاهره ج ۴، ص ۳۲.

۱— اقدامات خلفا و فرمانروایان برای ایجاد اختلاف

مضمون جمله معروف اختلاف بینداز و حکومت کن، برخلاف آنچه شهرت دارد که در یکی دو قرن اخیر مورد عمل قرار گرفته، ظاهراً در طول تاریخ تمدن بشر و از زمانی که گروهی اندک بر گروهی انبوه فرمان میراند و هرچه میخواسته اند میکرده اند، مصدق داشته و در هر عصری متناسب با وضع آن عصر و روحیات مردم، مورد عمل قرار میگرفته است، که این خود یک بحث مفصل و دقیقی است و از موضوع این مقال که مربوط به بررسی علل اختلاف میان سنی و شیعه میباشد، خارج است، گویا در این امر تردیدی نباشد که اختلاف و حتی جدایی میان پیروان مذاهب تسنن و تشیع را حکام جور بالطایف الحیل و اغلب من غیرمستقیم، به وجود می آورده اند و به آن دامن میزده اند تا میان این دو قشر عظیم اسلامی خصوصت به وجود بیاورند و از گرد آمدن آنها برای مبارزه با ستمگری های ایشان (یعنی حکام جور) آسوده خاطر گردند.

و گزنه مردم عادی، چه سنی و چه شیعه با یکدیگر اختلافی و خصوصتی که به زد و خورد و حتی کشتار همیگر منجر شود نداشته اند.

نخستین فرمانروایی که با ترفندهای گوناگون، میان مسلمانان جدایی افکند و تخم دشمنی در میان آنان پراکند، معاویه بن ابی سفیان بود، قبل از معاویه نیز اختلافاتی به صورتهای گوناگون، ایجاد شده بود لیکن نحوه آن اختلافات با اختلافاتی که معاویه به اصطلاح امروزی با برنامه ریزی های دقیق به وجود آورد، به کلی متفاوت بود. وی در جریحه دار کردن قلوب شیعه، نهایت کوش را به کاربرد، دستور داد در منابر، به سب و شتم امیر المؤمنین علیه السلام دهان بگشایند، افرادی و از همه معروفتر، ابوهریره را اجیر کرد تا بدانگونه که او میخواهد، به جعل حدیث بپردازند.^{۵۸}

وبرخلاف روح اسلام که همه مسلمانان را از هر نژاد و رنگ برادرخوانده و ملاک برتری نزد خدا را فقط تقوی قرار داده، میان عرب و عجم جدایی انداخت و عربها را وادر ساخت تا به انواع مختلف، عجم ها را تحقیر کنند و آنان را عبید بنامند و کارهای دیگری از این قبیل که در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده است، معاویه با این اعمال حیله گرانه خود،

(۵۸) بعد از معاویه نیز سنت سینه جعل حدیث، انجام می یافت از جمله عوانة بن الحكم از علمای اخبار و فصاحت و شعر و از شیعه عثمان و متوفی در سال ۱۴۷ با ۱۵۸ اخباری به سود بنی امية جعل میکرد، (یاقوت در کتاب ارشاد ج ۶، ص ۹۳ و ۹۴) این اخبار جعلی چنان به مردم عامی تلقین میشد که حتی بعضی از آنها برای معاویه، مقام نبوت قائل بودند (احسن التقاسیم ص ۳۹۹).

مردم شام را در مقابل شیعه از یک طرف و در مقابل اقوام غیر عرب از طرف دیگر برمی انگیخت بسیاری از اهل شام هم در آن وقت، مردمی بودند بی اطلاع و جاهل و طبعاً زودبادر که به آسانی سخنی را می پذیرفتند و در آن مبالغه و تعصّب به کار میبردند.^{۵۹}

از سوی دیگر، معاویه و خلف اویزید و بعداً دیگر بنی امية (به استثنای عمر بن عبد العزیز)، سخت به آزار و شکنجه شیعه میپرداختند؛ پیشوایان و بزرگان شیعه را به شهادت میرسانیدند، روز عاشورا را که مهمترین روز سوگواری شیعه است، عید میگرفتند و لباس نومیپوشیدند و جشن و سرور بر پا میکردند، و از هیچ توهین و تهمتی نسبت به شیعه فروگذار نمیکردند، شیعه نیز ساکت نمی نشستند و به صورتهای مختلف با بنی امية به مبارزه برمی خاستند و اگر یارای مبارزه علنی نداشتند، در خفا برای برآنداختن بنی امية فعالیت میکردند، تا سرانجام امویان را از میان بردنده، اما بی آنکه شیعه بخواهد بنی العباس روی کار آمدند، شیعه معتقد بود که خلافت حق آل علی (ع) است و بنی العباس مانند بنی امية، به ناحق آن را در دست گرفته اند و به قول نویسنده تاریخ قدیم بخارا چون آل عباس خلافت را در دست گرفتند، شیعه آل علی (ع) از خلافت آنان خرسند نبودند و میگفتند:

ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی باید، فرزندان پیغمبر (ص) باید که خلیفه پیغامبر بود.^{۶۰}

دشمنی و ستمی که عباسیان با آل علی (ع) و پیروانشان روا میداشتند، از دشمنی و ستم امویان کمتر نبود بلکه افزون بود، اینان نیز مردم را برای آزار سراندن به شیعه و دشمنی با آنان تحریک و ترغیب میکردند، در آنوقت که بیشتر ساکنان سرزمینهای اسلامی پیرو مذاهب تسنن بودند، و غالب آنها از عقاید و فقه و حدیث شیعه آگاهی نداشتند و پیشوایان شیعه را نمی شناختند، با تلقینات نادرستی که به آنها شده بود و با اعمالی که از عمل اینان عباس میدیدند، گاهی پاره ای از آنها، به دشمنی با شیعه بر میخاستند و به آزار آنان میپرداختند و نسبت به اموری که از نظر شیعه مقدس و محترم بود، اهانت میکردند.

۲- تحریکات قصه‌گویان و قولان و پاره ای از نویسنده‌گان

گذشته از واعظان که غالباً از معلومات کافی و عمیقی برخوردار بودند، افراد دیگری

(۵۹) مسعودی در باره غفلت و بی اطلاعی اهل شام و عراق در آن زمان داستانهای عجیبی ذکر کرده که از روی آنها میتوان دریافت که آن مردم چرا به آسانی تحت تأثیر مکروه و فریب معاویه و امثال او قرار میگرفتند (به مروج الذهب چاپ لبنان ج ۳، ص ۳۲، بعد مراجعة فرمائید).

(۶۰) تاریخ بخارا تألیف ابوبکر مرشخی از آثار نیمة اول قرن چهارم، چاپ تهران.

بودند که برای مردم عادی و عامی سخن میگفتند و مردم برای شنیدن سخنان آنها علاقهٔ وافری داشتند، از جمله این افراد، قصه خوانان یا قصه‌گویان بودند که در مساجد یا کنار کوچه‌ها بر روی کرسی می‌نشستند و به عنوان موعظه برای مردم سخن میگفتند، این افراد دارای معلومات کافی نبودند و از دروغ‌گویی و جعل حدیث هم باکی نداشتند، بیانشان رسا و فصیح و سخنانشان مسجع بود و آوازی دلنشیش داشتند، و چون مستمعین آنها عوام الناس بودند برای جلب توجه ایشان تدبیری به کار میبردند، چهرهٔ خود را با روغن زیتون و سیاه‌دانه یا زیره، بخور میدادند تا زرد شود (برای اینکه مردم ایشان را شب زنده دار و ریاضت کش بدانند) بعضی از آنها چیزهایی همراه داشتند که چون میبویدند، اشک از چشم‌انشان جاری میشد، بعضی از قصه خوانان از روی وجود و عشق جامه‌های خود را میدریدند.^{۶۱} بنابر گفته جاحظ، قصه‌گویابد ریشی انبوه و سفید داشته باشد، صدای رسا و خوب از حلقوم او برآید با هیئتی زیبا و پاکیزه و اشکی در آستین.^{۶۲}

قصه خوانان در مواردی کنار کوچه و بازار می‌نشستند و مردم را به فتنه‌گری و آشوب و دشمنی با یکدیگر، سوق میدادند، این فتنه‌گری گاهی چنان شدت می‌یافت که از طرف فرمانروایان دستور منع قصه خوانی داده میشد، یکی از آن موارد در سال ۲۷۹ بود که قصه خوانان و منجمان (معدیان پیشگویی از روی ستارگان) و فال‌بینان از نشستن در راهها و در مسجد جامع منع شدند،^{۶۳} مورد دیگر در سال ۳۶۷، که نزاع مدام میان سنی و شیعه و شیوع فتنه و فساد، بغداد را به تباہی کشیده بود، عضدالدoleه دیلمی، آن اوضاع را در اثر فتنه‌انگیزی قصه خوانان دانست و دستور داد، منادیان ندا در دهنده که هیچکس در کنار کوچه‌ها و در مسجد جامع به قصه خوانی نپردازد و اینکه هرکس از این دستور سر پیچی کند، خونش هدراست.^{۶۴} ظاهراً به علت فتنه‌گری‌های قصه خوانان بوده است که اخباری در مذمت آنها وارد شده است^{۶۵} معلوم است که قصه خوانی از صدر اسلام وجود داشته و از قدیمیترین قصه خوانان اسود بن سریع است که خدمت پیغمبر (ص) را نیز درک کرده بود، وی پس از بنای مسجد بصره نخستین کسی است که در آن به قصه خوانی پرداخت.^{۶۶}

(۶۱) کتاب الفصوص والقصاص ص ۶۷، به نقل از کتاب الفصوص ابن الجوزی.

(۶۲) کتاب البخلاء جاحظ ص ۴۹، چاپ دارالمعارف مصر.

(۶۳) کتاب المستنظم ابن الجوزی ج ۵، ص ۱۲۲.

(۶۴) کتاب المستنظم ج ۷، ص ۸۸.

(۶۵) سفينة البحارج ۲، ص ۴۳۳، چاپ نجف و شرح جامع الصغير سیوطی ج ۱ ص ۵. وج ۲ ص ۵۹.

(۶۶) ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاج ۱، ص ۷۲، چاپ مصر.

جاحظ از قدیمیترین نویسنده‌گان و ادبای عرب فصلی از کتاب معروف خود، *البيان والتبيين*، را به این طبقه اختصاص داده است.

قوالان با قصه‌گویان تفاوتی نداشته‌اند، جز اینکه گویا از معلومات کمتری برخوردار بوده‌اند، در ضمن سخن گفتن هم جایه‌جا آواز میخوانده‌اند، از قولان قرن چهارم مردی معروف به عین الزمان بوده که سخنان او مورد اعتماد نبوده است.^{۶۷}

باید دانست که قولان مذکور با قول و غزل خوانان صوفیه که در کتاب اسرار التوحید و دیگر آثار صوفیه از آنها نام برده شده، به کلی تفاوت دارند.

از عوامل دیگری که موجب اختلاف و نزاع میان سنی و شیعه میگردید، کتابها و رساله‌هایی بود که باعث دشمنی و نزاع میان طرفین میگشت، یکی از معروف‌ترین این‌گونه کتابها کتاب عثمانی جاحظ است که به احتمالی، قصه‌خوانان و قولان مطالب تحریخ آمیز آن کتاب و نظائر آن را با بیانی بلیغ و مؤثر و محرك برای مردم عامی نقل میکرده‌اند و آنها را به جان یکدیگر می‌انداخته‌اند.

در قرن چهارم و پنجم

در قرن چهارم و پنجم، به خصوص در نیمة دوم قرن چهارم و نیمة اول قرن پنجم، رفتار اهل تسنن و شیعه نسبت به یکدیگر و روابط آنها با یکدیگر، با مقایسه با زمانهای قبل و بعد از آن دو قرن به کلی متفاوت بود، درست است که در این دو قرن نیز اختلافاتی میان سنی و شیعه وجود داشت که گاهی به زد و خورد هم منجر میشد اما با شرایطی که وجود داشت، و با کم شدن عواملی که موجب اختلاف میگردید، در بیشتر مواقع روابط دوستانه بود و در مواردی که زد و خورد به میان می‌آمد، به موجب تعصبات محله‌ای و قومی بود، همچنین در آن اوقات که شیعه آشکارا شعائر مذهبی خود را انجام میدادند، اهل تسنن همانطور که گفته خواهد شد، معارضه به مثل میکردند و اگر از این رهگذر زد و خوردی پیش می‌آمد، جنبه مذهبی نداشت و مربوط به دسته بنديهای محلی بود.

رقابت اهل تسنن با شیعه در انجام شعارهای مذهبی

گفته شد که از نیمة دوم قرن چهارم، شیعه به طور علنی در روز عاشورا بر امام حسین (ع) و اصحاب آن حضرت سوگواری میکردند و دسته جمعی در کوچه و بازار به شیون و ندبه میپرداختند، و بیشتر از همه اهالی محله کرخ بغداد بین امر اقدام مینمودند.

(۶۷) تعالیی در نیمة الدهرج ۱، ص ۲۰۶، چاپ دمشق.

اهل سنت در مقام رقابت، نخست در همان روز عاشورا دسته جمعی به راهی مخالف راه شیعه حرکت میکردند و طبعاً دوسته به هم میرسیدند و اغلب به زد و خورد میانجامید؛ هماطور که قبلاً گفته شد آنها گاهی در مقابل واقعه عاشورا، شیوه جنگ جمل را نشان میدادند بدین صورت که زنی را سوار شتر میکردند و او را عائشه مینامیدند، یک نفر خود را طلحه مینامید و دیگری زیر و میگفتند ما با اصحاب علی (ع) قتال میکیم.^{۶۸}

بعد از مدتی، به نوع دیگری شروع به رقابت کردند بدین توضیح که گفتند به همان‌گونه که روز دهم محرم روز شهادت حسین (ع) است، روز دوازدهم محرم هم روز قتل مصعب بن زبیر است، بنابر این آنها نیز در آن روز برصب ماتم به پا میداشتند و به زیارت قبر او میرفتند.^{۶۹}

در مورد جشن و سرور شیعه در روز هیجدهم ذیحجه به مناسبت روز غدیر خم، جمعی از اهل تسنن، در مقام معارضه با شیعه برخاستند و گفتند که روز بیست و ششم ذیحجه نیز روز داخل شدن پیغمبر (ص) و ابوبکر به غار ثور است و در آن روز جشن و سروریه پا میداشتند نخستین سالی که آنها اقدام به این معارضه کردند سال ۳۸۹ بود.^{۷۰} ابن‌کثیر حنبلي در ضمن شرح معارضه مذکور گفته است.

این سخن از روی نادانی بوده است زیرا رفتن پیغمبر (ص) و ابوبکر به غار ثور در اوایل ماه ربیع الاول وقوع یافت.^{۷۱}

دیگر از موارد رقابت این بود که چون جوانان شیعه کرخ هنگام رفتن به زیارت کربلا، منجنيق‌ها و محمول‌های مخصوصی را با خود حمل میکردند، جوانان اهل تسنن نیز در موقع رفتن به زیارت قبر مصعب بن زبیر، منجنيق‌های مجللی با خود میبردند.^{۷۲} ملاحظه میشود که در این معارضه‌ها که گاهی به زد و خورد هم کشیده میشد، در حقیقت واقع، رقابت‌های محله‌ای در کار بوده است که هر محله‌ای میخواست قدرت خود را به خ طرف بکشد و در هیچ چیز از محله رقیب عقیب نیفتد و آن را نمیتوان به حساب اختلاف

(۶۸) ابن اثیرج ۷ ص ۵۱.

(۶۹) ابن کثیرج ۱۱، ص ۳۲۵، مصعب (به ضم ميم و سكون صاد و فتح عين) برادر عبدالله زبیر که در جنگ با عبدالملک مروان، در ناحية مشکن (بر وزن مغرب) کشته شد و در همانجا که در ده فرسنگي ناحية بغداد واقع بوده، مدفون گردید.

(۷۰) ابن الجوزي ج ۷، ص ۲۰۶.

(۷۱) البدايه والنهايه ج ۱۱، ص ۳۲۵.

(۷۲) كتاب المنتظم ج ۸، ص ۷۸.

میان سنی و شیعه گذاشت،^{۷۳} به احتمال قوی در این رقابت‌ها و اختلافات، دست پنهانی حکام وقت نیز در کار بوده است و قرائتی هم در باره اقدام فرمانروایان در ایجاد اختلاف به صورتهای مختلف در دست است از جمله اینکه عضدالدوله دیلمی هرگاه احساس میکرد، چند تن از رؤسای قبایل به یکدیگر نزدیک شده‌اند، به مردمی به نام محمد بن احدب که می‌توانست خط هرکسی را مانند او بنویسد دستور می‌داد نامه‌هایی از طرف هریک از آنها برای دیگران بنویسد و مضمون نامه‌ها را طوری قرار میداد که موجب اختلاف میان آنان شود.^{۷۴}

مطلوبی که در این موردنباید از نظر دور داشت این است که اختلافات و نزع‌هایی که میان دسته‌جات و محله‌های مختلف با دستاویز قرار دادن مذهب، رخ میداد، منحصر به سنی و شیعه نبود، در همان ایام نزاع و زدوخورد میان شافعیان و حنبلیان در بغداد^{۷۵} و نیز میان حنبلیها و اشاعره در همان شهر و در ری میان شافعیها و حنفیها رخ میداده است^{۷۶} به این مطلب نیز باید توجه داشت که در قرن‌های چهارم و پنجم تعصبات مردم عامی در اختلافات مذهبی راه یافته بوده و از این رهگذر زدوخوردهای خونین جریان می‌یافته است. از همین بابت بوده که دسته‌هایی از قبیل فضلی و مرعوشی در بغداد و خوزستان و صدقی و سمسکی در سیستان و عروسیه و اهلیه در سرخس به وجود آمدند.

فضلی و مرعوش دو جوان دونده بودند در بغداد که هریک از طلوع آفتاب تا غروب سی و چند فرسنگ می‌دوید^{۷۷} و آن دو به ستور معزالدوله دیلمی، مرتب میان بغداد و اصفهان میدویدند و نامه‌ها و پیغامهای اورا برای برادرش رکن الدوله می‌برند و جواب می‌آورند؛ و رفت و برگشتشان هفت یا هشت روز طول می‌کشید. آن دو جوان منشأ تعصباتی قرار گرفتند، جمعی خود را فضلی و جمعی دیگر خود را مرعوشی خواندند، و چون فضل سنی مذهب و مرعوش شیعه بود، دو تعبیر فضلی و مرعوشی به مفهوم سنی و شیعه درآمد، و به تعبیر دیگر و به اصطلاح امروزی طرفداران آن دو تن به صورت دو حزب درآمدند که یکی طرفدار امرای دیلمی بود و دیگری طرفدار آل عباس، به تدریج این طرفداری به تعصب انجامید و چون به

(۷۳) تا سی چهل سال اخیر نیز در ایام سوگواری مخصوصاً روز عاشورا، رقابت‌های محله‌ای وجود داشت که گاهی به تصفیه حساب و زد و خورد هم می‌انجامید.

(۷۴) ابن اثیرج، ۷، ص ۱۰۶.

(۷۵) ابن اثیرج، ۸، ص ۱۳۱.

(۷۶) ابن الجوزی ج ۸، ص ۱۶۳.

(۷۷) ابن الجوزی ج ۶، ص ۳۴۱.

کسی برمیخوردند میپرسیدند، تو فضلی هستی یا مرعوشی؟ اگر جواب مطابق میشنان بود که متعرض او نمیشدند و گرنه، مزاحم وی میگردیدند، بنابر گفته ابوحیان توحیدی، یکی از عیاران در محله باب الطاق بغداد، دهنۀ قاطر ابن معروف قاضی القضا را گرفت و پرسید که تو مرعوشی هستی یا فضلی، قاضی متحیر ماند که چه پاسخی بدهد؟ که مطابق میل عیار باشد و سفاهت و فتنه‌ای بر پا نشود، از یکی از شهود دارالقضاء که همراه او بود پرسید ما در چه محله‌ای هستیم؟ گفت محله مرعوش و قاضی خود را مرعوشی خواند و رها شد.^{۷۸} کاراین تعصبات گاهی به جایی کشیده میشد که به علمای همدیگر، اهانت میکردند، ابن اثیر گوید در سال ۳۹۷ یکی از طرفداران آل عباس به مسجد ابن المعلم (شیخ مفید) در محله کرخ رفت و به آزار شیخ پرداخت، اصحاب شیخ به او حمله ورشند و از آنجا به سراغ ابوحامد اسفراینی و ابن الاکفانی (دو تن از علمای تسنن) رفتند و به آنان ناسزا گفتند.^{۷۹} و اما صدقی (فتح صاد و دال) در سیستان به گروهی گفته میشد که طرفدار امیری از امرای صفاری بنام یعقوب بودند^{۸۰} و سمکی به گروه دیگری گفته میشد که طرفدار امیر دیگری بنام طاهر بودند، یعقوب متمایل به اصحاب رای یعنی پیروان ابوحنیفه بود و طاهر به اصحاب حدیث تمایل داشت، از این روی طرفدارنشان درباره آن دو مذهب تعصب به خرج میدادند و با یکدیگر به زد و خوردهای خونینی میپرداختند.^{۸۱}

در سرخس نیز میان حنفیها که عروسیه نامیده میشدند و شافعی‌ها که نام اهلی بر آنها اطلاق میشد، اختلاف و نزاع برقرار بود.^{۸۲}

در مورد معارضه میان سنی و شیعه، نوعی رقابت وجود داشت که میتوان گفت رقابت محله‌ای نبود و منشأ دیگری داشت و آن رقابت فضائل خوانان بود که در برابر مناقب خوانان اشعاری در فضائل صحابه میخوانندند.^{۸۳}

قهر و آشتی

گفته شد که از ابتدا میان سنی و شیعه، دشمنی و اختلافی که آنان را از

(۷۸) الامتناع والمؤاسة ج ۳، ص ۱۸۸، ابن الجوزی گوید در سال ۳۶۳ مردم بغداد به دو حزب (دسته) قسمت شده بودند، شیعه که برای عزالدوله شعار میدادند و اهل تسنن که برای سبکتکین (غلام عزالدوله) و مرد مقتدر در مقابل عزالدوله) شعار میدادند.

(۷۹) الکامل ج ۷، ص ۲۳۹

(۸۰) این یعقوب نباید با یعقوب لیث معروف، اشتباه شود.

(۸۱) تاریخ سیستان ص ۲۷۵ و ۲۷۶

(۸۲) در اوایل این مقاله درباره مناقب خوانان، سخن گفته شده است.

(۸۳) احسن التقاسیم ص ۲۷۵ و ۲۷۶

یکدیگر جدا سازد و باعث شود که با همدیگر به زد و خورد بپردازند، وجود نداشت و اگر گاهی به دشمنی و جنگ با همدیگر میپرداختند در اثر فتنه‌گریها و تحریکاتی بود که به منظورهای مختلف و به صورت‌های مختلف برای ایجاد تفرقه میان آنان انجام می‌یافت. بنابر این هرگاه عوامل اختلاف وجود داشت جنگ و خونریزی هم وجود داشت و هرگاه آن عوامل به علل و مناسباتی، دست از تحریکات و فتنه‌گری بر میداشتند، آشتی و دوستی برقرار بود، در قرن چهارم و در اوایل قرن پنجم در بیشتر موارد، معارضات و اختلافات و گاهی جنگ و خونریزی در جریان بود، اما از اواخر نیمة اول قرن پنجم و نیمة دوم آن قرن و در اوایل قرن ششم، در بسیار از موقع طرفین در حال آشتی و دوستی بودند و با همدیگر به زیارت میرفتند و برخوردهشان دوستانه بود.

از جمله مواردی که در قرن چهارم میان طرفین توافق و دوستی برقرار گردید و هر دو فرقه باهم به زیارتگاهها و مساجد رفتند در سال ۳۶۹ بود.^{۸۴}

در قرن پنجم، در سال ۴۴۲ سنی و شیعه بغداد با یکدیگر متحد شدند، اهالی محله کرخ (مهتمرین محله‌های شیعه) به محله دروازه نهر القلایین (از محله‌های اهل تسنن) رفتند و در آنجا نماز گزارند و در مشهد (کاظمیه) در اذان حی علی خیرالعمل گفتند و اهل محله قلایین در مسجد عتیق و مسجد محله بزازان، الصلوة خیر من النوم گفتند و دو گروه با یکدیگر آمیزش و آشتی کردند و به زیارت مشهد علی (ع) و حسین (ع) رفتند و در محله کرخ بر صحابه طلب رحمت نمودند، در روز اول ذیحجه باز عازم زیارت مشهد کربلا و کوفه (نجف) شدند، مردم محله نهر الدجاج (که پیرو تسنن) بودند و اهل محله کرخ پرچم‌های رنگ آمیزی و طلاقاری شده بیرون آوردند، دو فرقه سنی و شیعه باهم گرد آمدند و به مسجد جامع شهر (شهر بغداد) رفتند، در آنجا پرچم‌های محله باب الشام و کوچه‌دار الرقيق را، به استقبالشان آوردند، سپس در حالی که علامتها در برابر شان در حرکت بود، برگشته‌اند، و از محله کرخ، عبور کردند، اهل آن محله، در مقابل پای ایشان پول نثار کردند.^{۸۵}

ترکان و اهل سنت با هم به زیارت رفتند و این، امری سبقه‌ای بود.^{۸۶} در این سالها گاهی آشتی مبدل به دشمنی میگردید و وقایع ناگواری رخ میداد، باز آشتی و دوستی برقرار میشد. از جمله در ماه شعبان سال ۵۰۲ اهل سنت با کمال آراس‌تگی برای زیارت قبر مصعب بن زبیر بیرون آمدند، مردم هر محله‌ای جدا گانه با زینت و آلات

(۸۴) مسکویه در تجارب الامم ج ۶، ص ۶۰۷، چاپ مصر.

(۸۵) ابن الجوزی ج ۸، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

کامل حرکت میکردند، اهالی محله باب المراتب، فیلی که از چوب ساخته بودند، در حالی که گروهی مسلح بر آن سوار بودند با خود حرکت میدادند، چون به محله کرخ رسیدند، شیعه با بخور و عطریات و آب یخ از آنها استقبال کردند و شادمانی نمودند و به مشایعت ایشان پرداختند تا از کرخ خارج شدند، و در نیمه آن ماه شیعه به زیارت قبر موسی الكاظم رفتند.^{۸۶} از مجموع این جریانات، به خوبی معلوم میشد که نزاعها و زدوخوردگان سنتی و شیعه انگیزه اعتقادی نداشته و در نتیجه فتنه انگیزی عواملی که تفرقه را به سود خود میدانسته اند، بوده است، و به اصطلاح امروز جنبه سیاسی داشته است، و اگر به اعتقاد مربوط بود، دوستی و صمیمیت معنی نداشت.

محله کرخ و مسجد برائا

در بررسی تاریخ شیعه در قرن‌های چهارم و پنجم، نام محله کرخ و مسجد برائا، بسیار به میان می‌آید، از این روی در پایان این مقال، مناسب است که از این دو مکان نیز سخن گفته شود:

یاقوت گوید: کرخ به فتح پس سکون خاونقطه دار، به گمان من، لفظ عربی نیست و همانا این لفظ نبطی است، وی چند ناحیه در عراق را که کرخ نامیده میشده است، ذکر کرده و در مورد کرخ بغداد گفته است که دود بازارهای بغداد، دیوارهای شهر را سیاه میکرد و منصور (دونایقی - بنا کننده شهر بغداد) از این بابت اذیت میشد، از این روی بازارها را به محله کرخ منتقل کردند و بازگوید کرخ نخست در وسط بغداد بود و محله‌های دیگر در اطراف آن بود، اما اکنون (در اوایل قرن هفتم) محله‌ای است تنها در وسط ویرانه‌ها^{۸۷} در قرن‌های چهارم و پنجم قسمت غربی بغداد کرخ نامیده میشد و در آن مسجد‌هایی برای اقامه نماز جمعه قرار داشت.^{۸۸} کرخ در آن زمان آبادترین محله‌های بغداد بوده، توانگران بغداد قسمت مهمی از بازارگانان در آن میزیسته اند.^{۸۹}

تمامی ساکنان کرخ شیعه امامی (جعفری یا اثنی عشری) بودند و در اطراف آن چند محله که ساکنان آنها از مذاهب تستن پیروی میکردند، سکونت داشتند.

در میان قسمت شرقی و سمت قبله کرخ محله باب البصرة قرار داشت که مردم آن سنی

(۸۶) ابن اثیرج، ۸، ص ۲۵۶.

(۸۷) معجم البلدان ج ۴، ص ۲۵۲، چاپ لاپیزیگ.

(۸۸) ابن حوقل (صورة ۲۱۶ ص)، ص ۲۱۶ چاپ مکتبة الحيات بیروت.

(۸۹) استخری (المسالک و الممالک) چاپ دارالقلم قاهره.

حنبلی بودند، در جنوب کرخ محله نهر القلابین بود که آنها نیز حنبلي مذهب بودند، در سمت چپ قبله کرخ، محله باب المحول بود که آنها هم اهل تسنن بودند.^{۹۰}

این موقعیت باعث شده بود که محله کرخ، به غیر از اوقاتی که میان سنی و شیعه آشتبانی و دوستی برقرار بود، مرتب در معرض حمله و هجوم بود و به جز در ایام عاشورا و غدیر که مراسم و مردم آن محله مورد هجوم یا معارضه قرار میگرفتند، در مواردی به تحریک رجال حکومت یا علن دیگر به آن محل حمله میشد و اموال مردم و سرمایه تجاری به یغما میرفت.^{۹۱} و خود محله به آتش کشیده میشد، به همانگونه که قبلًا گفته شد این اعمال در اثر منظورهای خاصی انجام می یافته و به هیچوجه جنبه اعتقادی نداشته است، از جمله اینکه در سال ۳۶۱ ابوالفضل وزیر (وزیر عز الدوّله) در بغداد، چون برای پرداخت مقرراتی به سپاهیان و اطرافیان خود، به پول احتیاج داشت، اقدام به مصادره اموال مردم کرد، از اهل ذمه شروع نمود، آنگاه به سراغ مسلمانان رفت، طوری شد که در مساجد و کنیسه های یهودیان و کلیسا های مسیحیان و در همه جا به او نفرین میکردند، در میان حاجبیان او مردی بدخواه و پست فطرت بود که به دستاویز تعصی که نسبت به اهل سنت نشان می داد، به محله کرخ که مرکز شیعه و محل زندگی تجار بزرگ بود، حمله برد، آنجا به سختی آتش گرفت و سرمایه های مردم تلف شد.^{۹۲}

باز در سال ۳۶۳ که میان عز الدوّله سبکتکین سردار باقدرت ترک اختلاف و دشمنی وقوع یافته بود، طرفداران سبکتکین که فرقه ای منسوب به تسنن بودند، با شیعه (که هوانخواه دیلمیان بودند) به جنگ برخاستند، عده شیعه چون نسبت به مهاجمین اندک بود، در داخل محله کرخ تحصین اختیار کردند، خونها ریخته شد از محارم هتک حرمت شد، کرخ دوباره آتش زده شد، باز رگانان تنگیست گردیدند، عیاران سرمایه های آنان را چپاول کردند، شیعه برای عز الدوّله دیلمی شعار میدادند و اهل سنت برای سبکتکین و ترکان.^{۹۳}

مسجد براثا

ابن حوقل گفته است که مسجد براثا در جانب غربی بغداد است و آن را امیر المؤمنین علی صلوات الله عليه، احداث کرده است.^{۹۴} اما بنا بگفته یاقوت حموی براثا با

(۹۰) یاقوت ج ۴، ص ۲۵۵.

(۹۱) تجارب الامم مسکویه ج ۶، ص ۳۰۸ و ۳۰۹ در ضمن وقایع سال ۳۶۱.

(۹۲) مسکویه ج ۶، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

(۹۳) مسکویه ج ۶، ص ۳۲۸.

(۹۴) صورة الأرض ص ۳۱۶.

ثاءِ سه نقطه (بر وزن برايا) که محله اي بود در جهت قبله کرخ و جنوب محله باب المحول. در آن محله مسجد جامعی بود که شیعه در آن نماز میگزارند. براثا قبل از بنای بغداد قریه اي بود که بهگمان مردم چون علی (علیه السلام) رهسپار جنگ با خوارج حروريه نهروان میشند از آن قریه عبور کرد، و در گوشه اي از آن مسجد نماز گزارد. مسجد و محله مزبور، ویران گردیده و من (یاقوت، نیمه آخر قرن و اوایل قرن هفتم) بقایایی از دیوارهای مسجد را درک کردم. مسجد براثا (قبل از قرن چهارم و اوایل آن قرن) مسجدی بود که شیعه^{۹۵} در آن اجتماع میگردند و سختانی میگفتند که بر خلیفه گران می آمد.

خلیفه الراضی دستور داد به آن مسجد هجوم بردن و هر کس در آن جا بود دستگیر ساختند و مسجد را با خاک یکسان کردند، شیعه به **بیحکم** ما کانی امیرالامراء^{۹۶} بغداد، اطلاع دادند و او به اعادة بنای مسجد و وسعت دادن و استحکام آن فرمان داد و در بالای آن نام الراضی را نوشت و از این پس تا بعد از سال ۴۵۰ نماز در آن بر پا میشد و از آن به بعد تعطیل گردید.^{۹۷}

در این باره نوشتة ابن الجوزی باید صحیحتر باشد که میگوید:

مقتدر خلیفه اطلاع یافت که راضیان در مسجد براثا اجتماع میکنند و به شتم صحابه میپردازند، در روز جمعه از ماه صفر سال ۳۱۳ فرستاد گان خلیفه به مسجد حمله بردن، سی تن را مشاهده کردند که مشغول ادائی نماز جمعه بودند و از کسانی که در نماز به مقندر اقتدار گند بیزاری میجستند، تفتیشی که از آنها به عمل آمد، مهرهایی از گل سفید یافتند که بر روی آنها چنین نقش شده بود: محمد بن اسماعیل الامام المهدی ولی الله، آن گروه را به زندان افگشانند، سپس فتوای را از چندتن از فقهاء ارائه کردند که مسجد براثا در حکم مسجد ضرار است و اگر ویران نشود مرکز دعوت قرامطه خواهد شد.

به موجب فتوای مزبور، به دستور مقتدر، مسجد را خراب کردند و آن را به گورستان تبدیل نمودند تا مرد گان در آن دفن شوند.^{۹۸}

در سال ۳۲۸، همانطور که گفته شد **بیحکم** ترک مسجد براثا را دوباره با آجر و گچ بنا کرد و سقف آن را با تخته منقش از چوب ساج پوشانید و در بالای آن نام خلیفه را

(۹۵) شیعه در اینجا، اعم است از اسماعیلیه و فرقه های دیگر.

(۹۶) منصب امیرالامراي در آن عصر بالاترین مناصب حکومتی بود و بحکم با آنکه جزو غلامان خلفا به حساب می آمد، چنان قدرتی یافت که بر خلیفه تسلط پیدا کرد و به امیرالامراي رسید.

(۹۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۵۳۲.

(۹۸) المنتظم ج ۶ صفحه ۱۹۵.

نوشت.^{۹۹}

وجه صحیح‌تر بودن گفته این‌جوازی این است که بعید است خلیفه‌ای دستور ویران ساختن را بدهد و یکی از خدمتگزارانش بلافاصله دستور تجدید بنا را بدهد، بدانگونه که یاقوت گفته است.

در سال ۴۲۰ در خطبه‌ای که در مسجد برای خواننده میشد، سخنانی از زبان یکی از فرقه‌های تشیع ایراد میگردید خلیفه القادر دستور داد خطیب را دستگیر کردند و خطیب دیگری بنام ابومنصور را به جای او قرار دادند، ابومنصور به رسم خطبای اهل تسنن با پشت شمشیر بر منبر زد و در خطبه خود نام علی (ع) را مقدم نداشت و سخن خود را با این جمله به پایان برد که خداوندا مسلمانان و هرکسی را که علی (ع) را مولای خود میداند بیامزه، در این وقت عامه مردم آجر به طرف او پرتاپ کردند تا چهره اش خون آورد شد. خلیفه در نامه‌ای که در این باره نوشته بعد از حملات شدیدی که به شیعه کرده گفته است آجر همچون باران به سر و روی ابومنصور خطیب فرو میریخت، کتفش از جا درآمد، بینی او شکست و صورتش خون آورد شد.

شیعه از جهات دیگر نیز در صدد آزار ابومنصور برآمدند.

در جمعه بعد برای اینکه مبادا فتنه‌ای به پا شود، از اقامه جماعت و ایراد خطبه در مسجد برای خودداری شد.^{۱۰۰}

پایان

(۹۹) المنتظم ج ۶ صفحه ۳۱۷.

(۱۰۰) المنتظم ج ۸ صفحه ۴۱ و ۴۳ در این صفحات متن نامه خلیفه در باره مسجد برای خود آمده است.